**جلسه 88-312**

**دو‌شنبه - 27/12/۹7**

**جهت دهم:‌ لبس سلاح محلّی به ذهب اشکال ندارد. چون هم "لایصلی فی الذهب" صادق نیست هم روایات خاصه وجود دارد**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این بود که لبس ذهب در نماز موجب بطلان نماز هست و حرام نفسی هم هست. تزین به ذهب به نظر مشهور که ما هم استظهار کردیم آن را حرام نفسی هست ولی دلیلی بر بطلان نماز در حال تزین به ذهب، ما نداریم.

رسیدیم به این مسأله که صاحب عروه فرموده که جایز است لبس سلاح محلّی به ذهب چه در نماز چه در غیر نماز. بعضی از شمشیرها هستند خودشان از طلا نیستند، محلی به ذهب هستند، ‌تزیین شدند به ذهب، فرموده جایز است لبس سلاح محلی به ذهب. یک وجهش این است که لبس صدق نمی‌کند، صدق نمی‌کند هذا لبس الذهب. لبس السیف المحلی بالذهب اما صدق نمی‌کند لبس الذهب، طلاپوشیدن صدق نمی‌کند. شمشیری بست به خودش که عرب‌ها تعبیر به لبس سیف می‌‌کنند، اگر ببندد شمشیر را به خودش لبس سیف تعبیر می‌‌کنند و لکن لبس ذهب تعبیر نمی‌کنند و لو این سیف محلی به ذهب باشد.

علاوه روایات هم هست. صحیحه عبدالله بن سنان می‌‌گوید لیس بتحلیة السیف بأس بالذهب و الفضة. و این اطلاق مقامیش می‌‌گیرد که می‌‌شود سیف محلی به ذهب را با خودش انسان حمل بکند و لو موجب تزینش بشود. واقعا این شاه‌هایی که شمشیر محلی به ذهب به خودشان می‌‌بستند، برای تزین بود دیگه که مردم را مرعوب می‌‌کردند یا مشعوف. بالاخره تزین بود عرفا. تزین صدق می‌‌کند ولی اطلاق مقامی این روایات می‌‌گوید لیس بتحلیة السیف بأس بالذهب و الفضة با این‌که عادتا موجب تزین هست ولی امام تجویز کرد تحلیه سیف به ذهب را و نفرمود به خودتان نبندید، معمولا سیف را می‌‌بستند به خودشان، ‌دست که نمی‌گرفتند، آویزان می‌‌کردند به لباس‌هایشان. بله، ‌از این روایت استفاده نمی‌شود که نماز در این حال جایز است، حکم وضعی نماز را استفاده نمی‌کنیم. حکم وضعی نماز را از همان وجه اول استفاده می‌‌کنیم که اصلا صدق نمی‌کند لبس الذهب و صلی فی الذهب.[[1]](#footnote-1)

**جهت یازدهم: نماز زن در طلا صحیح است اما نماز صبی صحیح نیست**

جهت ششم این است که صاحب عروه فرموده زن‌ها که جایز است لبس ذهب بکنند. نماز در ذهب هم جایز است.

خب این خیلی واضح است؛ نیاز به گفتن نداشت. چون اصلا دلیل منع نداریم. لایلبس الرجل الذهب و لایصلی فیه؛ موضوع رجل است.

راجع به صبی ممیز بحث است که نمازش در انگشتر طلا مثلا صحیح است یا صحیح نیست؟ اما راجع به زن وجهی ندارد کسی شبهه کند.

این‌که نسبت دادند که [شیخ] صدوق شبهه کرده در نماز زن در ذهب، شبهه [شیخ] صدوق در نماز زن در حریر محض است نه در ذهب. معمولا زن‌ها طلا آویزان می‌‌کردند به خودشان و نماز می‌‌خواندند با آن‌ها؛ اصلا دلیل منع شاملش نمی‌شود. بر خلاف صبی ممیز که بحث است.

صبی ممیز گفته می‌‌شود که مشمول روایات هست. چرا؟ برای این‌که لایلبس الرجل الذهب، رجل عرفا در مقابل مرأة است نه در مقابل صبی.

**حدیث رفع قلم فقط حکم تکلیفی را بر می‌دارد نه حکم وضعی را. ضمن این‌که فعل بالغین را تجویز نمی‌کند که مثلا خاتم ذهب به انگشت صبی بکنند**

بله، حدیث رفع القلم عن الصبی را مطرح می‌‌کنید که حرام نیست بر صبی لبس ذهب مثل این‌که تکالیف دیگر هم از صبی رفع شده است، آن بحث دیگری است. اما تمسک به حدیث رفع فقط حکم تکلیفی در حق این صبی را بر می‌‌دارد؛ حکم وضعی نماز او را در این انگشتر طلا که حل نمی‌کند. و لایصلی فیه. این یک اشکال.

اشکال دوم: این‌که دیگران بیایند انگشتر طلا مثلا به دست صبی غیر بالغ بکنند، او را که تجویز نمی‌کند چون رفع القلم می‌‌گوید قلم مؤاخذه، ‌قلم کتابت سیئات از صبی برداشته شده. مشهور این‌جور معنا می‌‌کنند. اما دیگران نمی‌توانند صبی را تشویق کنند به ارتکاب محرمات. به فرزندش می‌‌گوید پسرم! دروغ گفتن بر من حرام است، بر تو که حرام نیست، تو هنوز بالغ نشدی. خواهش می‌‌کنم تلفن که زدند بگو بابایم خانه نیست، فلان دروغ را بگو، ‌هنوز دو سال مانده به سن بلوغت، ‌نگران نباش. جایز است؟‌ برخی از بزرگان گفتند جایز نیست یا لااقل احتیاط واجب ترک آن است. از جمله این‌ها مرحوم نائینی است، ‌مرحوم آقای بروجردی است، مرحوم آقای خوانساری و گلپایگانی است. گفتند احتیاط واجب این است که ولی صبی غیر بالغ انگشتر طلا، دستبند طلا، گردنبند طلا آویزان نکند به بدن فرزندش، او را امر نکند به پوشیدن طلاجات. حالا خود بچه پوشید لازم نیست منعش کند چون منکر نیست فعل صادر از صبی، ‌نهیش واجب نیست اما دیگه وادارش نکن به ارتکاب این حرام.

به نظر ما اگر دلیل فقط حدیث رفع القلم بود اشکال آقایان وارد بود. ما اتفاقا ملتزمیم که صبی ممیز مانعی ندارد که مشمول خطابات باشد. بر صبی ممیز حرام باشد دروغ گفتن. رفع القلم اطلاق ندارد که قلم تکالیف را برداشتیم از صبی؛ ‌نه، قلم را برداشتیم شاید قلم کتابت سیئات باشد که نامه عملش در او نوشته نمی‌شود این گناه‌ها. اذا لم یبلغ الصبی کتبت علیه الحسنات فاذا بلغ کتبت علیه السیئات، بعد از بلوغ، ملَکین که نامه اعمال را می‌‌نویسند، آن ملکی که اعمال بد را می‌‌نویسد، بعد از بلوغ اعمال بد صبی را می‌‌نویسد. یعنی کنایه از این است که مؤاخذه خواهند کرد او را. قبل از بلوغش نامه عملش خالی از گناهان است. اما نه این‌که شارع در قانونش تحریم نکرده است بر صبی ممیز ظلم را، دروغ گفتن را، تهمت زدن را، ‌غیبت کردن را. مقتضای اطلاقات این است که بر صبی هم این‌ها حرام است. بله، یک چیزهایی است نص خاص داریم که اذا بلغ وجبت علیه الصلاة، اذا بلغ وجب علیه الصیام، اذا بلغ وجب علیه الحج. اما تحریم ظلم چرا شامل صبی ممیز نشود؟

الان در قوانین کشوری کسانی که هیجده سال‌شان نشده مثلا یا شانزده سال‌شان نشده مشمول قانون نیستند یا مشمول مجازات نیستند؟ مشمول مجازات نیستند. اثر شمول قانون نسبت به آن‌ها این است که اولا یک عده‌ای وجدان این را دارند که خلاف قانون نکنند. و اثر دیگرش این است که دیگران اگر کمک بکنند در انجام کار خلاف قانون به این صبی ممیز، آن‌ها مؤاخذه خواهند شد.

پس راه حل در مقام این است بگوییم دلیل منع لبس ذهب اطلاق ندارد نه این‌که اطلاقش را قائل بشویم [اما] با حدیث رفع القلم تقیید بزنیم. واقعا هم موثقه عمار احراز نکردیم که لایلبس الرجل الذهب این رجل در مقابل جنس مرأة باشد؛ شاید مراد از رجل مذکر بالغ باشد. جاهای دیگر الغاء خصوصیت می‌‌کنند‌، لایظلم الرجل اخاه، ‌خب رجل بودن چه خصوصیت دارد؟ صبی ممیز هم ظلم نکند. اما در لبس ذهب که یک حرام تعبدی است واقعا احتمال می‌‌دهیم رجل بودن خصوصیت داشته باشد. اصلا دلیل نداریم که اطلاقش شامل صبی ممیز بشود بگوید نباید طلا بپوشد.

**روایات تحلی امام علیه السلام کودکان را به طلا، دلیل است بر جواز**

هذا اولا. و ثانیا: روایات خاصه داشتیم. صحیحه ابی صباح کنانی بود، ‌صحیحه داوود بن سرحان بود که سؤال کرد از تحلیه صبیان به ذهب، حضرت در جواب فرمود کان ابی یحلی ولده و نساءه بالذهب. و این‌که دأب امام این بوده، با کراهت هم نمی‌سازد.

ممکن است شما بفرمایید روایت مستطرفات سرائر در مقابلش هست که در روایت مستطرفات سرائر هست که سألته عن الرجل یحلی اهله بالذهب قال نعم النساء و الجواری فاما الغلمان فلا. این روایت می‌‌گوید که طلاجات به غلمان ندهید که بپوشند. غلمان هم گفته می‌‌شود قدرمتیقنش صبیان است.

نگویید خب حمل بر کراهت می‌‌کنیم به قرینه روایاتی که در صحیحه ابی صباح کنانی و صحیحه داوود بن سرحان بود چون جوابش این بود که صحیحه ابی الصباح و صحیحه داوود بن سرحان با کراهت هم نمی‌سازد. کان ابی یحلی ولده بالذهب، ‌این با کراهت نمی‌سازد.

و لذا گفته می‌‌شود که این روایات با هم متعارض هستند.

**روایت ضعیفه مستطرفات (و اما الغلمان فلا) قابل حمل بر جوان تازه بالغ شده می‌باشد**

جواب این است که اولا: سند این روایت که در مستطرفات سرائر نقل کرده ضعیف است چون ابن قولویه می‌‌گوید عن ابی بصیر، سندش به ابی بصیر کیست؟ سند مجهول است.

ثانیا: چرا نشود غلمان را حمل کرد بر بالغین؟ غلمان یعنی پسران، غلام یعنی پسر. پسر یعنی پسر بالغ؛ چه اشکال دارد؟ بله، ‌به پیرمرد نمی‌گویند پسر. [به] یک کسی که کامل‌مرد است، [بگویند؟]‌ ای پسر! آقا پسر!. پسر از زمان تولد تا عنفوان جوانی گفته می‌‌شود.

[سؤال: ... جواب:] پس این‌هایی که تا آخر عمر ازدواج نکردند، ‌به این‌ها می‌‌گویند پیر پسر؟ عرفی است این؟ پسر در مقابل افراد کامل‌سن یا افراد مسن اطلاق می‌‌شود. خب غلمان یعنی پسران. ... چرا قدرمتیقنش صبیان باشد؟ پسران بگوییم مراد پسران بالغ است. چه وجهی دارد بگوییم قدرمتیقن غیر بالغین است؟ اطلاق دارد. با آن صبیانی که کان ابی یحلی ولده که در مورد صبیان هست، تخصیص می‌‌خورد.

عمده ضعف سند این روایت است. و لذا صحیحه ابی الصباح کنانی و صحیحه داوود بن سرحان صریح هستند در جواز تحلیه صبیان به ذهب بلکه صریح هستند در عدم کراهت آن چون می‌‌گوید دأب امام این بوده.

اما این دلیل نمی‌شود بگوییم نماز صبی ممیز در انگشتر طلا، دستبند طلا، گردنبند طلا صحیح است ولذا صاحب عروه گفته الاحوط که احتیاط واجب است عدم الصلاة فیه، احوط این است که صبی ممیز در هنگام نماز این انگشتر طلا را از دستش در بیاورد و نماز بخواند.

**آقای خوئی: نماز صبی در طلا صحیح است چون موضوع "رجل" است و عند الشک به برائت رجوع می‌شود**

مرحوم آقای خوئی فرموده دلیل منع موثقه عمار است، موثقه عمار هم که موضوعش رجل است، ‌لایلبس الرجل الذهب و لایصلی فیه. راجع به صبی که رجل صدق نمی‌کند ما دلیل بر مانعیت لبس ذهب در نماز نداریم. رجوع می‌‌کنیم به اصل برائت.

**آقای سیستانی (بیان اول) : اساسا حکم اعاده نماز به معنای بطلان نماز نیست بلکه یک حکم عقوبتی است بخاطر عصیان تکالیف نبوی به اتیان شرائط و اجزاء غیر رکنیه نماز**

آقای سیستانی فرموده چه لزومی دارد رجوع کنید به اصل برائت از آن. طبق مبنای ما شرطیت غیر ارکان، جزئیت غیر ارکان، مانعیت غیر ارکان، در طول تکالیف استقلالیه نبویه است. یعنی چه؟ یعنی مثلا قرائت در نماز جزء غیر رکنی است، ‌پیامبر امر استقلالی کرد: اقرأ فی صلاتک. همین لبس ذهب، مانع غیر رکنی است؛ انتزاع می‌‌شود از نهی استقلالی پیامبر که لاتلبس الذهب فی صلاتک. نهی استقلالی تکلیفی است. منتها نماز یک حکم جزائی دارد و آن این است که من صلی و خالف التکلیف الاستقلالی النبوی من دون عذر اعاد الصلاة. این حکم جزائی است. کسی که نماز بخواند، ‌مخالفت کند با آن تکلیف استقلالی مجعول از طرف پیامبر، ‌باید نمازش را اعاده کند. طبعا طبق این توجیه اگر اعاده نکند تارک الفریضة نیست، فقط این تکلیف عقوبتی وجبت الاعادة را عصیان کرده.

**بیان دوم: حکم اعاده به معنای بطلان نماز است، لکن برای کسانی است که مشمول تکالیف نبویه باشند و بلاعذر آن‌ها را عصیان کنند. و صبی اصلا مشمول این تکالیف نیست**

یک بیان دیگر ایشان‌ که اقرب به واقع است این است که می‌‌گوید نماز مشروط به عدم مخالفت این تکالیف استقلالیه است من دون عذر. یعنی مولی گفته نمازی بخوان ‌که با تکالیف استقالیه پیامبر به غیر ارکان عمدا مخالفت نکرده باشی. اگر نماز بخوانیم عمدا مخالفت کرده باشیم با این تکالیف استقلالیه نبویه، خب نماز ما باطل خواهد بود. ولی اگر عمدا مخالفت نکنیم با این تکالیف استقلالیه، معذور باشیم، مشکلی نداریم. یا اصلا تکلیف استقلالی نبوی شامل ما نشود، مثل صبی ممیز. خب صبی ممیز خطاب نبوی که لاتلبس الذهب از او رفع شد، رفع عنه القلم، این اصلا تکلیف استقلالی مرفوع است از صبی. خب وقتی مرفوع است دیگه اصلا نیاز به موضوع ندارد. من خالف التکلیف الاستقلالی النبوی فی الصلاة بلاعذر وجب علیه اعادة الصلاة، اصلا صبی می‌‌گوید من تکلیف استقلالی نبوی ندارم، تکلیف استقلالی نبوی شامل بالغین می‌‌شود، ‌از صبی رفع شده، ‌رفع القلم عن الصبی. دیگه چه نیازی داریم به اصل برائت؟ شک نداریم چون مانعیت در طول نهی استقلالی پیغمبر است از لبس ذهب و این نهی استقلالی طبق حدیث رفع، ‌رفع شد از صبی.

به نظر ما این فرمایش دو ایراد دارد:

**اشکال اول (مبنایی-خود ایشان): ظاهر ادله، "ارشاد" به جزئیت، شرطیت و مانعیت است نه منتزع بودن از یک تکلیف نبوی**

یک ایرادش را دیدیم خود آقای سیستانی در همین دوره اخیره اصول‌شان در بحث تزاحم در بحث ترتب مطرح کردند. فرمودند انصافا این حرف‌هایی که ما زدیم (که در لباس مشکوک، ‌قدیم‌ها در فقه این را بیان کرده بودند) انصافا این‌ها خلاف ظاهر است. ظاهر لایصلی الرجل فی الذهب ارشاد به مانعیت است. یعنی ارشاد به تقید صلات است به عدم لبس ذهب نه این‌که ناشی باشد از یک تکلیف نبوی. که انصافا مطلب درستی است.

**اشکال دوم (مبنایی): طبق مبنای تکالیف استقلالیه نبویه، تعدد عقاب است برای تارک عمدی نماز و این خلاف مرتکز است**

و مبنای تکالیف استقلالیه نبویه معنایش این است که کسی که نماز بخواند بدون عذر، ‌چند تا تکلیف نبوی را ترک کند، بیشتر عقاب بشود تا آن کسی که یک تکلیف نبوی را ترک کند. نماز وقتی باطل شد، ‌دیگه برای چی به این بگویند تو یک تکلیف نبوی را عصیان کردی یک عقاب، ‌ولی آن آقا ده تا تکلیف نبوی را در نماز عصیان کرد، ‌هم قرائت را ترک کرد، ‌هم ذکر رکوع را ترک کرد، ‌هم ذکر سجود را ترک کرد، هم تشهد را ترک کرد، او چند تا عقاب بشود. ‌این خلاف مرتکز است. می‌‌گوید نماز من که باید اعاده بشود دیگه، چه فرق می‌‌کند؟ این اشکال به مبنای قدیم ایشان.

**اشکال سوم (بنایی): ظاهر امر صبیان به صلات این است که نمازی بخواند شبیه نماز بالغین**

اما یک اشکال عامی هست، چه به ایشان چه به دیگران مثل آقای خوئی. و آن این است که آقا! ظاهر امر صبیان به صلات این است که نمازی بخواند شبیه نماز بالغین. مرو صبیانکم بالصلاة یعنی همین صلات معهوده. و الا صبی ممیز بیاید لخت نماز بخواند پیش پدر و مادرش، می‌‌گوید آقا پسر!‌ این چه وضعی است؟ می‌‌گویند خود شما که گفتید رفع القلم عن الصبی، شما نگاه نکنید، بر من که تکلیفی نیست به ستر عورت. می‌‌گویند حالا تکلیف به ستر عورت می‌‌گویی ندارم (البته بنده قبول ندارم. بنده می‌‌گوید رفع القلم رفع مؤاخذه می‌‌کند و الا تکلیف ستر عورت شامل صبی ممیز هم می‌‌شود. ولی حالا مشهور می‌‌گویند صبی ممیز تکلیف ندارد)‌ می‌‌گویند تکلیف به ستر عورت نداری اما وقتی می‌‌گویند نماز بخواند صبی ممیز یا پدرش امرش کند به صلات، نماز مثل آدم‌های حسابی را می‌‌گویند؛ آخه این چه نمازی است؟! مروا صبیانکم بالصلاة یعنی این؟! در مکان مغصوب نماز می‌‌خواند می‌‌گوید من نهی از تحریم غصب ندارم، با آب مغصوب هم وضوء می‌‌گیرد می‌‌گوید او را هم نهی از غصب ندارم، ‌ستر عورت هم نمی‌کند می‌‌گوید واجب نیست بر من ستر عورت، لبس ذهب که می‌‌کند، ‌لبس حریر هم که می‌‌کند. آخه این شد آن نمازی که مروا صبیانکم بالصلاة؟! انصراف دارد این صلاتی که می‌‌گویند بچه‌ها بخوانند به آن‌ها امر کنید نماز بخواند به همان نماز معهوده که بالغین می‌‌خوانند.

این‌که آقای خوئی هم اینجا می‌‌گویند ما هم می‌‌گوییم لازم نیست صبی این انگشتر طلا را در بیاورد، چون صلات معهوده آنی است که اجزاء و شرائط نماز را داشته باشد، ‌حالا این موانع را که ثابت نیست اصلا صبی لبس ذهب برایش مانعیت داشته باشد. نسبت به اجزاء و شرائطی که دلیل عام شاملش می‌‌شود، ‌هم صبی را می‌‌گیرد هم غیر صبی را، باید صبی هم مراعات کند اما لبس ذهب دلیل مانعیتش که مختص به رجل بود.

خب آقا!‌ خلاف ظاهر است این مطلبی که شما می‌‌گویید. ظاهر مروا صبیانکم بالصلاة یا اذا بلغ سبع سنین وجب علیه الصلاة که یعنی استحباب مؤکد این ظاهرش همان نمازی است که بالغین می‌‌خوانند. و لذا به قول صاحب عروه لااقل احتیاط واجب این است که صبی در حال نماز لبس ذهب نکند.

[سؤال: ... جواب:] اگر صلات تمرینیه است که ما بحث نداریم. بحث ما در صلات مشروعه است که ظاهر ادله این است که صلات صبی صلات مشروعه است.

**بناء بر بطلان نماز صبی در طلا، بعد از بلوغ در وقت، لازم است اعاده نماز**

و این هم ثمره دارد. ثمره‌اش کجاست؟ صبی اول وقت نماز خواند با لبس ذهب، ساعت سه بالغ شد، آقای خوئی می‌‌گوید مجزی است نمازش؛ لازم نیست اعاده کند. ما می‌‌گوییم نه، ‌مجزی نیست. ظاهر این مروا صبیانکم بالصلاة یا متی تجب الصلاة علی الصبی؟ قال اذا بلغ سبع سنین که استحباب مؤکد است آن صلات معهوده‌ای است که بالغین انجام می‌‌دهند. یا در صف جماعت صبی ممیز قرار می‌‌گیرد، ‌همه کارهایش درست است فقط یک گردنبند طلا آویزان کرده به گردنش، ‌در حوزه هم درس می‌‌خواند. می‌‌گویند نه در آن حوزه درست خواندنت نه این النگوی طلا و زنجیر طلا. می‌‌گوید رفع القلم عن الصبی، خود روایت هم گفت الرجل لایلبس الذهب، به ما که نگفتند. حرفی نیست، ‌به عنوان اولی اشکال ندارد. ولی ظاهر این است که نمازت به کیفیت نماز بالغین باشد.

[سؤال: ... جواب:] کدام اطلاق؟ حکم تکلیفی را دارد می‌‌گوید این روایات. در مقام بیان احکام نماز نیست این روایات؛ حکم تکلیفی را می‌‌گوید. خب یک سری از بچه‌ها هستند نماز نمی‌خوانند، ‌غیر ممیز هستند. آن‌ها که نماز می‌‌خوانند، ‌موقع نماز ممکن است به آن‌ها بگویند دربیاورید این انگشتر طلا را. اطلاق مقامی هم ندارد این روایاتی که می‌‌گوید کان ابی یحلی ولده و نساءه بالذهب که در حال نماز هم این ولدش نماز می‌‌خواندند امام هم نمی‌فرمود این طلاجات را از دست‌تان دربیاورید. از کجا اطلاق مقامی شما درست می‌‌کنید. اطلاق مقامی فرع بر این است که در مقام بیان باشد.

**اشکال به کلام آقای خوئی (رجوع به برائت برای تصحیح نماز صبی در طلا): رجوع به برائت در مستحبات، محل نزاع است. برائت به هدف نفی استحقاق عقاب است**

اینی هم که آقای خوئی فرمود در مورد صبی رجوع می‌‌کنیم به برائت از مانعیت لبس ذهب در صلات، این یک مبنایی اصولی مهمی است که در مستحبات می‌‌شود از شرط مشکوک، ‌مانعیت مشکوک، ‌برائت جاری کرد؟ خب الان نماز در حق صبی مستحب است، نمی‌دانیم مشروط است به لبس ذهب یا لابشرط است، برائت از آن می‌‌شود برائت از اکثر در مستحبات. این محل بحث است. آقای خوئی قبول دارد. ولی بعضی‌ها قبول ندارند، ‌قابل بحث است. ما هم بحث کردیم. یکی از کسانی که مخالف با آن است می‌‌گوید این برائت چه اثری دارد؟ حالا این صبی برائت جاری می‌‌کند از مانعیت لبس ذهب، ‌چه اثری دارد؟ احراز می‌‌کند امر به نماز لابشرط از لبس ذهب و عدم لبس ذهب را‌؟‌ این را احراز می‌‌کند با اصل برائت؟ مگه اصل برائت اصل محرز است؟ مگه برائت از وجوب صلات بشرط لا از لبس ذهب [اصل محرز است] تا چه برسد به صبی که می‌‌خواهد برائت جاری کند از استحباب صلات مشروط به عدم لبس ذهب. مگر اثبات می‌‌کند اطلاق امر به صلات را و این‌که این صلات ماموربه لابشرط است نسبت به لبس ذهب و عدم لبس ذهب؟

ما در واجبات برائت از وجوب اکثر جاری می‌‌کنیم برای نفی استحباب عقاب بر مخالفت امر به اکثر. اما در مستحبات برائت از استحباب اکثر چه اثری دارد؟ من بر ترک اکثر عقاب که نمی‌شوم چون که مستحب است علی ‌ای حال. با این برائت هم که احراز امر به اقل لابشرط که نمی‌کنیم؛‌ اصل مثبت است. خب چه اثری دارد این برائت از استحباب اکثر؟ اثبات اقل لابشرط که نمی‌کند.

شما می‌‌خواهید احتیاط کامل بکنید در مستحبات، مراعات کن. این شرط مشکوک را بجا بیاور، این مانع مشکوک را ترک کن. اگر نمی‌خواهی احتیاط تام بکنی در مستحبات، احتیاط ناقص می‌‌کنی اشکال ندارد، ‌نماز بخوان با عدم رعایت این شرط مشکوک یا مانع مشکوک؛ به رجاء این‌که ان‌شاءالله این مستحب است. بهرحال شما باید قصد رجا بکنی چه برائت داشته باشی چه نداشته باشی. پس این برائت از استحباب اکثر چه اثری دارد؟

این یک اشکال قوی است که این را باید در اصول جواب بدهیم. فعلا به این بحث نمی‌پردازیم. اگر یک مناسبتی پیش آمد این بحث را دنبال می‌‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] ما در مورد آن ثمره اتفاقا بعد از بلوغ صبی رجوع می‌‌کنیم به اطلاق این‌که بعد از بلوغ نماز بر او واجب است. اطلاقش می‌‌گوید باید نماز بخواند مگر نمازی که معلوم الصحة باشد. خب این نمازی که قبل از بلوغ خوانده با لبس ذهب، ‌آیا این نماز هم مجزی است؟ اطلاق دلیل اذا بلغ الصبی وجبت علیه الصلاة نفی می‌‌کند إجزاء آن را؛‌ می گوید بعد از بلوغ نماز بر تو واجب است. اگر نمازی که قبل از بلوغ خواندی معلوم الصحة است از ظاهر ادله استفاده کردیم که آن نماز مجزی است. خلافا لبعض الاعلام کصاحب المنتقی که می‌‌گوید مجزی است. ما می‌‌گوییم ظاهر ادله این است که نماز قبل از بلوغ مجزی است اگر اثناء وقت بالغ بشود اما به شرط این‌که آن نماز معلوم الصحة باشد. این صبی با اصل برائت از مانعیت لبس ذهب نماز خواند در انگشتر طلا، ‌شک دارد در صحت این نماز؛ با آن اصل برائت که احراز صحت نکرد. اطلاق دلیل می‌‌گوید اذا بلغ وجب علیه الصلاة، ‌بالغ شدی باید نماز بخوانی.

پس ما هم استظهارمان از دلیلی که می‌گوید صبی مستحب است نماز بخواند، همان نماز است به کیفیتی که بالغین می‌‌خوانند. و لذا بالغین بدون لبس ذهب نماز می‌‌خوانند، ‌صبی هم بدون لبس ذهب نماز می‌‌خوانند. هم در مثل جایی که صبی در اثناء وقت بالغ بشود ممکن است بگوییم اطلاق دلیل می‌‌گوید باید نماز بخواند، فقط قدرمتیقن از تخصیصش جایی است که قبلا نماز صحیح خوانده باشد و این نماز خارج از قدرمتیقن است که با اصل برائت از مانعیت لبس ذهب خواند و با این اصل برائت احراز صحت این نماز نکرد.

این راجع به این بحث.

کلام واقع می‌‌شود در مسأله 21 ان‌شاءالله فردا.

1. ماتن: مشخص نشد تفاوت بین سلاحی که محلی به طلا است با انگشتری که نگینش از طلا است. اگر در مورد سلاح نمی‌گویند صلی فی الذهب بلکه می‌گویند صلی فی سلاح محلی بالذهب، خب در انگشتر هم همین‌طور است. [↑](#footnote-ref-1)